

مدعیان داخلی حکومت صفوی پس از سقوط اصفهان، مطالعه موردی: شورش صفی میرزا

کشواد سیاپور^۱ / نعمت‌اله زکی پور^۲

چکیده

با هجوم افغان‌ها و سقوط اصفهان، در گوشه و کنار ایران افرادی با انتساب و تشبیه به خاندان صفوی، ادعای شاهزادگی کردند و کوشیدند به پنهان‌سازی حکومت مضمحل صفوی به اهداف خویش دست یابند. صفی میرزاهای دروغین از جمله مدعیان شاهزادگی در ایران پس از سقوط صفویه بودند. مهم‌ترین و مشهورترین صفی میرزا، شخصی بود که در صفحات جنوبی ایران - خاصه بختیاری، شوشتر، کهگیلویه و بهبهان - علم شاهی برداشت. وی که نسبت به مدعیان دیگر دوام بیشتر یافت و با تشکیل حکومت مستعجل، به ضرب سکه پرداخت، کهگیلویه و بهبهان را مرکز حکومت خود قرار داد. این ولایت، همواره از بیگاری‌های مهم امپراتوری صفوی به‌شمار می‌رفت و در برخی مواقع از مناطق بحرانی‌ترین ایران عصر صفوی بود. شورش اسماعیل دروغین و ملا هدایت‌الله آرنزی که هر دو از مدعیان شاهی در کهگیلویه بودند، سال‌ها پیش از سقوط صفویان رخ داده بود. اما اکنون پس از زوال صفویان، قیام صفی میرزا شکل گرفته و یک بار دیگر بیگاری کهگیلویه و مناطق مرتبط آن را به کانونی بحران‌زا مبدل کرده بود. این مقاله، که با روش توصیفی - تحلیلی و شیوه تحقیق تاریخی و اتکا به منابع و متون دست اول، تهیه و تدوین گردیده؛ شورش صفی میرزا را با به‌عنوان یکی از مدعیان حکومت پس از سقوط اصفهان به دست افغان‌ها، واکاوی کرده است. همچنین، به این پرسش‌ها پاسخ داده که ۱- ریشه‌ها و عوامل پیدایی این مدعی حکومت چه بود؟ و ۲- چه پیامدهایی در سطوح ملی و محلی داشت؟ یافته‌ها نشان می‌دهد، تسلیم شدن شاه مملکت و نبود حاکمی مقتدر و نیز آشفتگی و هرج و مرج در سراسر ایران، موقعیت مناسبی جهت شورش و به‌دست آوردن حکومت و ادعای شاهی بود. کلید واژه‌ها: صفویه، صفی میرزا، بختیاری، شوشتر، کهگیلویه، بهبهان.

Pretenders of the Safavid government after the fall of Isfahan A case study: Safi Mirza's rebellion

Keshvad siahpour³ / nematollah zakipour⁴

Abstract

With the influx of Afghans and the fall of Isfahan, people from across Iran, pretending to be the descendants of the Safavid dynasty, claimed the throne and tried to revive the rule of dying Safavid dynasty. Many false Safi Mirzas were among the claimants of prince in Iran after the fall of the Safavids. The main and most well-known Safi Mirza was the person who reclaimed the throne in the Southern parts of Iran including Bakhtiari, Shoshtar, Kohgiluyeh, and Behbahan. He, who lingered longer than other claimants, formed a government and issued coins, selecting Kohgiluyeh and Behbahan as the center of his government. This province was always considered as one of the important Biglarbig of the Safavid empire, and at times it triggered crises during the Safavid era. The rebellion of Ismail, the false, and Mullah Hedayat Allah Arandi, both of whom were Shahis claimants in Kohgiluyeh, occurred years before the fall of the Safavids. But then, after the decline of the Safavids, Safi Mirza's uprising once again turned Biglarbigi of Kohgiluyeh and its related areas into a focal crisis point. This paper, which was developed through a historical and descriptive-analytical method relying on original documents and texts, investigated the rebellion of Safi Mirza as one of the claimants of the government after the fall of Isfahan by the Afghans. It also strived to explore what gave rise to this pretender of the throne and what were the consequences at the local and national level. The findings indicate that the surrender of the official king of the kingdom and the lack of a powerful ruler, as well as turmoil and chaos throughout Iran, opened up a suitable opportunity for rebellion, seizing power, and the claim of the throne.

Key words: Safavid, Safi Mirza, Bakhtiari, Shoshtar, Kohgiluyeh, Behbahan.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج (هسته پژوهشی کهگیلویه و بویراحمدشناسی دانشگاه یاسوج).
۲. استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج (هسته پژوهشی کهگیلویه و بویراحمدشناسی دانشگاه یاسوج). * تاریخ دریافت ۱۳۹۶/۱۲/۲۱

*تاریخ پذیرش ۱۳۹۷/۸/۲۳.

3. Assistant professor, Department of History yasuj university. Email: ksiahpour@yahoo.com

4. Assistant professor, Department of History yasuj university. Email: nematzakipour@yahoo.com

۱- مقدمه

سقوط شاهنشاهی صفوی که با تسخیر اصفهان و عزل شاه سلطان حسین از اریکه قدرت و واگذاری تختگاه صفویان به محمود افغان رخ داد، واقعه مهمی بود. این حادثه فرصتی بود برای مدعیانی که به دنبال کسب قدرت و حکومت بودند و احتمالاً نیم‌نگاهی نیز به احیای حکومت بربادرفته صفویان داشتند. بعضی از این مدعیان با برانگیختن احساسات ملی علیه افغان‌ها و نیز نادر افشار که تبار شاهی نداشت، توانستند در برخی نواحی ایران قدرت بگیرند و از اوضاع بی‌ثبات و آشفته بهره‌مند گردند. البته حکومت همگی مستعجل بود. برخی از این مدعیان، شاهزادگانی مجعول بودند که با انتخاب عناوین و القاب صفویان سعی در مشروعیت‌سازی و کسب قدرت داشتند. نژاد و نسب بسیاری از این مدعیان در پرده ابهام بود که همین ناروشنی هویت، برای پیشبرد اهداف آنها مؤثر واقع می‌شد. در هر حال این مدعیان حکومت — علاوه بر افغان‌ها — که توان کافی جهت احیای حکومت صفویان را نداشتند، بساط ناامنی، شورش و اغتشاش را در نقاط مختلف ایران گستراندند. در میان مدعیان حکومت و سلطنت، صفی‌میرزایی که در جنوب ایران قدم علم کرد، از همه مهم‌تر بود. وی ولایات بختیاری و شوشتر، کهگیلویه و بهبهان را عرصه شورش خود کرد و با ضرب سکه و خواندن خطبه، مشروعیت مردمی دست و پا کرد. مرکز حکومت مستعجل و موقت وی، بیگلربیگی کهگیلویه و بهبهان بود که همواره در عصر صفوی به‌عنوان یک ناحیه مهم ایران از جایگاه خاص برخوردار بود. محیط طبیعی و جغرافیایی و نیز موقعیت اقتصادی و استراتژیک کهگیلویه و بهبهان که یک شاهراه حیاتی بود برای مدعیان حکومت، منطقه‌ای ویژه محسوب می‌شد. دامنه و گستره شورش مذکور به مناطق پیرامون کشیده شد. این مقاله در پی پاسخگویی به این پرسش‌هاست: ۱- ریشه‌ها، علل و عوامل پیدایی شورش صفی‌میرزا چه بود؟ ۲- این شورش، چه پیامدهایی در سطوح ملی و محلی به دنبال داشت.

اهمیت و هدف این پژوهش — که بر اساس منابع اصلی و دست اول انجام گرفته — آشکار کردن بخشی از تاریخ ملی در پرتو روشن و هویدا کردن تاریخ محلی است. درباره شورش صفی‌میرزا، تا کنون تحقیق منسجم و مستقلی مبتنی بر ریشه‌یابی، شناخت علل و عوامل و پیامدهای آن انجام نگرفته است. مطالب مختصر برخی محققان، بیشتر با نگاه توصیفی و روایی است. مؤلف کتاب تاریخ پانصدساله خوزستان، به اختصار و توصیف‌وار و بدون ذکر منابع اصلی، به شورش صفی‌میرزا پرداخته است.^۵ وی حتی به اشتباه، گرایبی را که نام طایفه و منطقه‌ای در کهگیلویه است «جایی در

۵. احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان (تهران: آژان، ۱۳۷۳)، ص ۱۰۳-۱۰۱.

نزدیک شوشتر» ذکر می‌کند.^۶ برخی محققان بومی نیز به اجمال شورش را بیان کرده و چندان از منابع اصلی استفاده نکرده‌اند.^۷ در این پژوهش، تلاش شده است تا بر مبنای روش تحقیق تاریخی و شیوه توصیفی - تحلیلی و اتکا به منابع دست اول به پرسش اصلی که «چرایی و چگونگی شورش صفی میرزا است»، پاسخ داده شود.

۲- نگاهی مختصر به شورش مدعیان حکومت پس از سقوط صفویه

بی‌تردید، یکی از مهم‌ترین چالش‌های اساسی حکومت صفویه، چالش مدعیان حکومت و سلطنت بود. از دهه‌های آغازین سلسله صفویه تا دهه‌های پس از سقوط آن، در گوشه و کنار ایران افرادی مدعی تاج و تخت شدند و برای مدتی مرکزیت را به خود مشغول کردند. با سقوط حکومت صفویان، در جای‌جای ایران، مدعیانی با منتسب کردن خویش به دودمان صفوی، سعی در پیشبرد منویات خود کردند. در واقع، کوشش مدعیان قدرت برای تجدید بنای حکومت، موفقیت‌آمیز نبود. نه تنها هجوم افغان‌ها، بلکه دخالت رقبای دیرینه سیاسی - مذهبی سلسله صفویه، خاصه عثمانی‌ها، در تشدید بحران حکومت در ایران و عوارض مترتب بر آن تأثیر بسیار داشت. به اعتقاد ارنست تاکر، هجوم افغان‌ها التهاب عظیمی در وجود کسانی که می‌بایست جانشین سلطان حسین گردند، به‌وجود آورد که با دخالت برخی نیروهای خارجی نظیر عثمانی‌ها به اوج خود رسید.^۸

مهم‌ترین مدعی شاهی صفویه، شاه تهماسب ثانی بود که هویت روشنی داشت و از فرزندان شاه سلطان حسین محسوب می‌شد. وی برای نجات و استقلال ایران از نابسامانی کنونی و فرونشاندن فتنه افغان‌ها و همچنین سرکوب ناآرامی‌های داخلی کوشید، و نادر نیز در آغاز در رکاب او می‌جنگید. با این حال، بی‌تجربگی و خطب‌های او زمینه مساعد خلع وی را از پادشاهی مهیا کرد. از دیگر افراد داعی حکومت، اسماعیل میرزا نامی بود که ابتدا در قزوین علم ظهور برافراشت و چون هویت جعلی وی برملا گشت، به مناطق شمالی ایران و شهر لاهیجان روانه شد و توانست مدت کوتاهی در آن صفحات کر و فر کند و سکه و خطبه به نام خود بزند.^۹ به گفته استرآبادی، نامش زینل بود که به دروغ خود را اسماعیل میرزا پسر شاه سلطان حسین خواند و موفق شد صوفیان دشتوند و دیلمان

۶ همان، ص ۱۰۲.

۷ نورمحمد مجیدی، تاریخ و جغرافیای کهگیلویه و بویراحمد (تهران: علمی، ۱۳۷۱)، ص ۲۳۳-۲۳۰؛ سیدمصطفی تقوی مقدم،

تاریخ سیاسی کهگیلویه (تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۷۷)، ص ۷۴-۷۳.

8. Ernest S, Tucker. *Nadir Shah Quest for Legitimacy in post Safavid Iran* (Florida, 2006), p24.

۹. محمدکاظم مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۱، تصحیح محمدامین ریاحی، چ سوم (تهران: علمی و علم، ۱۳۷۴)، ص ۵۱.

را همراه خود سازد و مناطقی از ایالت گیلان را تسخیر کند.^{۱۰} دیگر مدعی حکومت، میرزا محمد خرسوار بود که او نیز خود را فرزند شاه سلطان حسین قلمداد کرد. وی که مرکوبش خر بود و سوار آن می‌شد «به شاهزاده خرسوار شهرت یافت».^{۱۱} او در مناطق جنوب و جنوب شرقی ایران اظهار شاهزادگی کرد و در لباس قلندران به هندوستان گریخت.^{۱۲} به گفته طهرانی «... پنج شش هزار کس که تمامی آنها خرسوار بودند در رکاب [او] یک راست رو به بندر عباس آورده بعد از تاراج آن مقام، رایت غارت به صوب بندر لار مرتفع گردانیدند» و همچون بندرعباس غارت کردند و به هندوستان گریختند.^{۱۳} فرد دیگری که به هوای حکومت و کسب قدرت، سر برآورد «سید احمد» نام «نیربه میرزا داود از صبیبه شاه سلیمان» بود، که از اصفهان به سمت ابرقوه عزیمت کرد و «در آن حدود رقم مجعولی به مهر شاه طهماسب در خصوص اختیار فارس و کرمانشاهان به اسم خود ساخته و اعزه و اعیان نواحی فارس از لوطی و اوباش بر سر او مجتمع گشتند».^{۱۴} با گردآوری سپاه و انتشار اخبار آن، حاکم افغانی فارس، زبردست خان، به مصاف سید احمد رفت و در نبرد سختی او را شکست داد و سید احمد، هزیمت‌وار به کرمان گریخت. در این ناحیه نیز «جمعیت بسیار بر سر خود فراهم» کرد «و به هواداری حاکم کرمان جیقه بر سر خود زده، خود را به پادشاهی موسوم ساخت». سرانجام، به امر اشرف افغان جمعی به جنگ سید احمد شتافتند و موفق به شکست و اسارت وی شدند و اندکی بعد در میدان نقش جهان اصفهان سرش را از تن جدا ساختند.^{۱۵}

از کسان دیگری که داد شاهی سر داد، میرزا سید محمد فرزند شاه سلطان حسین بود که به دست شاه طهماسب ثانی به قتل رسید.^{۱۶} فردی دیگر به نام سید حسین نیز علم طغیان بلند کرد و در نزد «جماعت جوانکی» (= جانکی) در بختیاری و کهگیلویه «خود را به عباس میرزا موسوم و ادعای برادری» شاه صفوی را کرد. با این حال، کاری از پیش نبرد و دولت مستعجل وی به سرعت پایان یافت.^{۱۷}

۱۰. میرزا مهدی خان استرآبادی، *جهانگشای نادری*، به اهتمام سید عبدالله انوار (تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷)،

ص ۲۴-۲۵.

۱۱. مروی، ص ۵۰.

۱۲. همان.

۱۳. محمدشفیع طهرانی، *مرآت واردات، تصحیح و تعلیقات منصور صفت‌گل* (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳)، ص ۱۷۰-۱۶۷.

۱۴. مروی، ۴۹.

۱۵. همان؛ استرآبادی، ص ۲۲.

۱۶. طهرانی، همان، ص ۱۷۰.

۱۷. همان، ص ۲۳؛ مروی، ص ۵۰.

۳- شکل گیری شورش صفی میرزا و اقدامات اولیه

در بحبوحه سقوط صفویان، جمعی دیگر از مدعیان قدرت با اسم و عنوان «صفی میرزا» در عرصه پرآشوب ایران، قد علم کردند. این صفی میرزاها، ادعای پادشاهی کردند و کوشش خویش را برای کسب حکومت به کار بستند. اصل و نقطه مشترک صفی میرزاهای مدعی، انتساب خود به آخرین پادشاه صفوی بود. همگی خود را فرزند شاه سلطان حسین می خواندند و سلطنت و حکومت را حق خویش می دانستند. بنا به نقل مروی، صفی میرزای واقعی در هنگام محاصره اصفهان، به همت محمدقلی خان اعتمادالدوله فرار کرد و در کرمانشاه مورد استقبال و مدد لره‌های منطقه قرار گرفت و با گردآوری حدود ده دوازده هزار تن جنگجو، به نبرد عثمانیان رفت. در چند جنگ آنها را شکست داد و با اقدامات متهورانه، موفق به اخراج آنان از حوزه همدان گشت. به دنبال این پیروزی‌ها «در همدان طرح اساس سلطنت انداخته، سکه و خطبه به اسم نامی او زیب و بها یافت.»^{۱۸} اما سرانجام به تحریک برخی از «خوانین و ریش سفیدان» که از او ترسیده بودند، «خاصه تراش» شاهزاده او را به قتل رساند.^{۱۹} به رغم این، صفی میرزایی که مناطق بختیاری، شوشتر، کهگیلویه و بهبهان را حوزه قلمرو و کر و فر خود کرد، خطرناک‌ترین شورش را بنیاد نهاد و مدتی حکومت کرد. در باب وی روایات متناقضی در منابع مضبوط است. او را مثل برخی دیگر از مدعیان حکومت در منابع متعددی — که غالباً رسمی و حکومتی می باشند — مجهول و مجهول خوانده‌اند.^{۲۰} معدودی از منابع نیز به صورت مبهم سخن گفته‌اند و یک نویسنده هم به صراحت، صحیح‌النسب بودن او را تأیید می کند.^{۲۱} باری، آنچه از مجموع منابع موجود به دست می آید، این است که صفی میرزای مزبور، پس از وقایع اصفهان و تسلط افغان‌ها، از پایتخت فرار کرده و به بختیاری رفته است. وی در ناحیه بختیاری، بر این نکته تأکید کرد که «ولد خاقان شهید شاه سلطان حسین» است و مجبور گشته است تا خواهرش را «در دهات همین نواحی» مخفی کند و برای اعاده عظمت از دست رفته حکومت صفویان و ستردن «عار و ننگ» شکست از افغان‌ها، اقدام نماید.^{۲۲} وی اظهار امیدواری می کرد شاید با حمایت «جمعی از هواخواهان و

۱۸. مروی، ص ۳۳-۳۴.

۱۹. همان، ص ۳۴.

۲۰. همان، ص ۴۸-۵۰؛ استرآبادی، ص ۲۲-۲۱؛ محمدمحسن مستوفی، زبده‌التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی (تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار بزدی، ۱۳۷۵)، ص ۱۷۳-۱۷۴.

۲۱. طهرانی، ص ۱۶۶.

۲۲. مروی، ص ۴۸ مقایسه شود با استرآبادی، ص ۲۱.

دولت‌طلبان و نمک‌شناسان» خاندان صفوی، افغان‌ها را بیرون براند و این عار و ننگ را پاک کند. در غیر این صورت «به سمت روم رفته [و] دادخواهی به قیصر» خواهد نمود.^{۲۳} این گونه سخنان در ضمیر حاکم منطقه بختیاری، محمدحسین خان نام، و بسیاری دیگر تأثیر وافر گذاشت و به حمایتش پرداختند. به تدریج از نواحی دیگر — نظیر شوشتر و کهگیلویه — بسیاری به گرد او فراهم شدند و سلطنتش را تأیید کردند. البته وی از ابتدا مدعی شاهی نشد و معترف گردید که شاه طهماسب ثانی، پادشاه است و «سکه و خطبه را به نام شاه طهماسب می‌زد». در پی این وقایع، زنی را که مدعی بود خواهر اوست، از خلیل آباد بختیاری به نزد خود فراخواند.^{۲۴} بدین ترتیب، گرایش به صفی‌میرزا در مناطق بختیاری، شوشتر و کهگیلویه رو به فزونی گذاشت. نویسندگانی محلی که هم‌عصر این واقعه بوده است، علل گروه عامه به صفی‌میرزا را در دو عامل مهم می‌داند؛ یکی علاقه‌مندی مردم به «سلسله علیّه عالیّه» صفوی و دیگر اینکه «برخی از متغلبه جویای فتنه و آشوب، این را وسیله دست‌آویز تغلب خود دانسته»، به سوی بختیاری شتافتند.^{۲۵} به رغم گرایش به صفی‌میرزا، وی در حوزه بختیاری توفیق چندان نیافت و فهمید «که در بختیاری، بخت یاری نمی‌کند» و لاجرم «عنان عزیمت را به سمت الکای شوشتر» گسیل داشت.^{۲۶} در شوشتر «اکثر اهالی» منطقه، از او استقبال و حمایت کردند. به علاوه، شیوخ اعراب خوزستان نیز با او همراهی کردند و به وی مدد رساندند. در نتیجه، صفی‌میرزا در شوشتر، نخستین حاکمان ولایات قلمرو خود را برگزید و به تقسیم مناطق استحقاقی پرداخت. وی «شیخ ناصر آل خمیس را بیگلربیگی کوه‌گیلویه و شیخ فارس آل کثیر را حاکم شوشتر و دزفول و شیخ درباش را حاکم دورق نمود». به دنبال این وقایع «جمعی از مردم کوه‌گیلویه» عازم شوشتر شدند و «این هم باعث مزید استقلال و ازدیاد جاه و جلال» صفی‌میرزا شد و «تصمیم عزم به صوب کوه‌گیلویه» گرفت. در رکاب او «از قشون و الواط شوشتری و هر جایی، سه چهار هزار نفر سواره و پیاده... با کوبه تمام و امرای عظام... در کمال استقلال داخل بهبهان» گشتند «و آنجا را مقر سلطنت و توقف» کردند. صفی‌میرزا که اکنون خود را در موضع یک پادشاه واقعی می‌دید — به رغم نومیدی و دلسردی ایام بختیاری — در شوشتر و کهگیلویه دلگرم و شادان گشت و همچون

۲۳. مروی، ص ۴۸.

۲۴. استرآبادی، ص ۲۱.

۲۵. میرزا عبدالنبی شیخ‌الاسلام بهبهانی، *بدایع‌الخبار: وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان*، تصحیح و توضیحات سعید

میرمحمدصادق (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۹)، ص ۵۳.

۲۶. همان، ص ۵۴.

سلاطین، دربار و درگاه خود را با انتصاب امرا و بزرگان، بیاراست. در دستگاه متحرک و کوچنده وی، مناصب حکومتی و پادشاهی، بدین ترتیب تقسیم شد:

- ✓ میرزا محمدتقی شوشتری، اعتمادالدوله؛
- ✓ سید نورالدین شوشتری، صدر خاصه؛
- ✓ طهماسب بیگ فیلی، ایشیک آقاسی باشی؛
- ✓ قاید محمدزکی ممسنی، ناظر بیوتات؛
- ✓ میرزا محمدسلطان کرمانی، دیوان بیگی؛
- ✓ اسمعیل خان، وکیل الدوله؛
- ✓ علی خان بیگ، قوللر آقاسی؛ و
- ✓ قاید محمدشریف بابونی [بابویی؟]، امیرآخور باشی.^{۲۷}

۴- معارضان و مخالفان صفی میرزا و فرجام او

با تقسیم مناصب و شکل گیری رسمی حکومت صفی میرزا، آوازه شهرت وی بیش از پیش گردید. صفی میرزا، البته هنوز پایتخت خویش را رسمی و قطعی نکرده بود. وی از شوشتر به بهبهان و سپس به شهر مشهور دهدشت وارد شد و آن را مسند سلطنت خویش قرار داد. البته نخستین نغمه نفاق و اختلاف میان درباریان و سپاهیان صفی میرزا نیز در بهبهان و کهگیلویه رخ داد. بنا به نقل شیخ الاسلام بهبهانی «بعد از دو سه ماهی مایه نفاق و تمردی به سبب بی اندامی های الواط صوفیه و غیره تازه به منصب رسیدگان، فیما بین او و بعضی از ریش سفیدان زنگنه و بیگدلی و آقاجری روی داده، از وی روگردان و راه طغیان پیش گرفتند».^{۲۸}

تضاد طرفین، دامنه پیدا کرد و منجر به درگیری داخلی گشت. عصیان کنندگان، به سوی نقاط کوهستانی — و برخی نواحی لیراوی و جانکی گرمسیر — شتافتند و در برابر صفی میرزا، موضع گیری کردند. بنابراین «صفی میرزا از راه دهدشت به تعاقب آنها با قشون بسیار روانه لیراوی شده، در آن حدود... در موضع مشهور به لر سردو جنگ درافتاد». در مصاف فریقین، هزیمت طاغیان قطعی گشت و از جمع آنها «بعضی گرفتار و برخی فرار و جمعی مقتول و قلیلی مجروح، و اموال زیادی

۲۷. میرزا عبدالنبی شیخ الاسلام بهبهانی، *بدایع الاخبار: وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان*، تصحیح و توضیحات سعید

میرمحمدصادق (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۹)، ص ۵۴.

۲۸. همان، ص ۵۵.

به غارت رفت».^{۲۹} صفی میرزا و لشکر پیروزش، به این توفیق قانع نگشت و در ادامه، به داخل ولایت «جوانکی» (= جانکی) نفوذ کرد «و تر و خشک آنجا را به آتش بیداد و قلاچ قلاچت... سوزانیدند».^{۳۰} این موفقیت آشکار، هیبت و هیمنه صفی میرزا و طرفدارانش را مضاعف کرد. به گفته محمد کاظم مروی «یوم به یوم کار او در تزايد و تضاعف بود».^{۳۱} همین نویسنده معتقد است سپاه صفی میرزادر غرب ایران «چند دفعه با طوایف رومیه که به همدان و کرمانشاهان استیلا داشتند، مجادله نموده فایق آمد و آوازه لشکرکشی او در کل ممالک ایران گوشزد خاص و عام گردید».^{۳۲} به رغم موفقیت‌های مقطعی صفی میرزا، هزیمت نهایی وی نیز اتفاق افتاد. شیخ‌الاسلام بهبهانی — که نزدیک‌ترین منبع به این وقایع است — نفاق و نقار میان صفی میرزا و امرای او را عامل شکست و قتل مدعی حکومت صفوی می‌داند. بنا به گفته او، در شهر دهدشت که مرکز حکومت صفی میرزا بود، ارکان دولتش «در کمال استعداد جمعیت... چهار طرف دیوار [سکونت او] را احاطه و شروع به غوغا نمودند». ولی این مدعی پادشاهی، تا ساعت‌ها محکم و استوار ایستاد. با این حال، «چون هجوم عام و ازدحام عوام از در و بام اوج گرفت، صفی میرزا را مجال ثبات نمانده، مضطرب‌الاحوال از میان عمارت سوار، و به تنهایی رو به صحرا» نهاد. با وجود فرار سریع صفی میرزا، تعقیب‌کنندگان، او را رها نکردند تا «آخرالامر او را دستگیر و به انواع بی‌حرمتی به شهر آوردند و سرپا برهنه در مجمع حضرات امرا حاضر نمودند... امرا چند کلمه عتاب‌آمیز در استفسار حقیقت حال با او گفت‌وگو، و زمام اختیار آن سرمایه اضطرار را به دست عوام و اوباش» سپردند و آنها نیز او را به قتل رساندند.^{۳۳} نویسندگان جهانگشای نادری و عالم‌آرای نادری، گزارش قتل صفی میرزا در دهدشت را، بدین‌گونه آورده‌اند که چون خبر عصیان و ادعای صفی میرزا در مشهد به شاه تهماسب ثانی رسید، وی نامه‌ای به بزرگان کهگیلویه و بختیاری نوشت و ادعای صفی میرزا را کذب محض و خلاف واقع خواند و خواستار سرکوب او گشت. بزرگان کهگیلویه و بختیاری و جماعت پیرامون صفی میرزا، با دریافت «رقم اشرف و فرمایش» شاه تهماسب، متفق گشته و علیه پادشاه دروغین به پا خاستند و

۲۹. میرزا عبدالنبی شیخ‌الاسلام بهبهانی، *بدایع‌الخبار: وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان*، تصحیح و توضیحات سعید

میرمحمدصادق (تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۹)، ۵۵-۵۶.

۳۰. همان، ص ۵۶.

۳۱. مروی، ص ۴۹.

۳۲. همان.

۳۳. شیخ‌الاسلام بهبهانی، ص ۵۷-۵۸.

در اواسط محرم ۱۱۴۰ ق (۱۷۲۸ م) «در دهدشت آن بیچاره را به قتل آوردند».^{۳۴} مؤلف زبده‌التواریخ نیز معتقد است: «نواب سپهر رکاب شاه طهماسب ثانی که در خراسان بود، ارقام به اهل کوه گیلویه نوشته [،] مردم آنجا او را گرفته به قتل رسانیدند».^{۳۵} بر خلاف منابع پیشین، مؤلف مرآت واردات گزارش می‌دهد که اعراب حویزه، صفی میرزا را که «سرو خیابان جوانی و نونهال گلشن سلطانی» بود، به «شهادت» رسانیدند.^{۳۶} در هر حال، احتمال قوی می‌توان داد که پس از رسیدن نامه و پیک شاه طهماسب دوم نزد بزرگان کهگیلویه در دهدشت، هویت واقعی صفی میرزا برملا و مجعول بودن وی آشکار شده است. بنابراین، عرضه اعتراض و استفسار واقع شده و چون پاسخ قانع کننده و متقنی نداشته و غوغای عمومی را ملاحظه کرده، فرار را بر قرار ترجیح داده است. فرار نافرجام وی، آخرین اقدام او بود که چاره کار نشد و مرگ او را در پی داشت. مؤلف بدایع/الخبر که اطلاعات خوبی از او به دست می‌دهد، تأیید می‌کند که «امرای» صفی میرزا به صورت «عتاب آمیز» در «استفسار حقیقت حال با او گفت و گو» کردند.^{۳۷} او البته گزارشی از گفته‌های صفی میرزا و پاسخ او به پرسش‌های امرا و بزرگان به دست نمی‌دهد.

باری، درباره‌ی حوزه حکومتی و اقتدار صفی میرزا، به نظر می‌رسد قلمرو وی در اوج قدرتش «از شوشتر و کوه گیلویه تا حدود دشتستان و شولستان بود». او مدت «یک سال و نیم» با قدرت فایقه «به طریق سلطنت گذرانید» و «در کمال تسلط و اختیار» بود «و جیقه را به طرف چپ استوار می‌نمود [و] مردی بود در کمال حیا و عفت و در غایت وقار و تمکین».^{۳۸}

۵- علل و عوامل پیدایی و پیشرفت صفی میرزا

هر شورشی را می‌توان معلول عوامل و زمینه‌هایی دانست که موجب پیدایی و ظهور آن گردیده است. در باب شورش صفی میرزا و پیشرفت آن نیز زمینه‌ها و عوامل مختلفی تأثیرگذار بود. مسئله جانشینی و بحران آن، همواره در تاریخ ایران از مسائل حیاتی و سرنوشت‌ساز بوده است. قدمت این مسئله به درازنای تاریخ حاکمیت و حکومت در ایران است. هجوم افغان‌ها به ایران و زوال شاهنشاهی صفوی، یک بار دیگر مسئله مذکور را آشکار ساخت. مع‌هذا، هنوز شاه مرعوب صفوی،

۳۴. استرآبادی، ص ۲۲؛ مروی، ص ۴۹

۳۵. مستوفی، ص ۱۷۴.

۳۶. طهرانی، ص ۱۶۶.

۳۷. شیخ‌الاسلام بهبهانی، ص ۵۸.

۳۸. همان، ص ۵۶.

تاج خویش را بر سر مهاجم افغان نگذاشته بود که به تدریج داعیان پادشاهی در نقاطی از ایران، علم و لوای سلطنت بر افراشتند و خود را وارث تاج و تخت ایران قلمداد کردند. صفی میرزای کهگیلویه یکی از مهم‌ترین آنها بود، که فرصت را مغتنم شمرد و طغیان کرد. تشابه اسمی وی با صفی میرزای واقعی و فرزند شاه سلطان حسین، از مهم‌ترین عوامل پیدایی و پیشرفت او بود. منابع موجود، تصریح ندارند که اسم صفی میرزا، نام واقعی یا جعلی او بوده باشد. نویسنده جهاننگشای نادری، به گونه‌ای مبهم و به نقل از او آورده است که «می‌گفت... نام من اولاً ابوالمعصوم میرزا بوده، ثانیاً این اسم را خود گذاشته‌ام».^{۳۹} این نویسنده، در آغاز مبحث خویش در باب مدعیان شاهزادگی «که در ایام فترت ایران» خودسری پیشه کردند، او را «صفی میرزا نامی» برمی‌شمارد «که در سمت بختیاری بهم رسید».^{۴۰} در هر حال، به تبع این نام، خود را محق و موظف به کسب قدرت و حفظ سلطنت و اخراج متجاوزان افغان می‌دانست. هرج و مرج غالب در مملکت و تسلط بیگانگان غاصب، موقعیت مناسبی در گردآوری سپاه و پیشبرد دعاوی و منویات وی و امثال او بود. مکانی که برای عصیان و ادعای خویش بر گزید، زمینه مساعد جهت حمایت و طرفداری از این قبیل مدعیات را دارا بود. کهگیلویه و بهبهان به‌عنوان یک بیگلریگی، در دوران حکومت صفویان آسستن حوادث و برخی شورش‌ها علیه حکومت مرکزی بود. سرکوب این شورش‌ها، به‌سختی صورت گرفته و حاکمیت وقت را به زحمت انداخته بود. بنابراین، بستر مناسبی جهت شورش در کهگیلویه وجود داشت و صفی میرزای معمول با آگاهی و شناخت، مکان را انتخاب کرد. موقعیت کوهستانی کهگیلویه و بختیاری و صعب‌العبور بودن این نواحی، در پیشرفت و پیشبرد اهداف و اقدامات صفی میرزا مؤثر بود و امکان سرکوب سریع آن نیز میسر نبود. شورش صفی میرزا در کهگیلویه و بختیاری، مولود تحولات اجتماعی و اقتصادی و اوضاع آشفته عصر خویش بود. تأکید بر بیرون‌راندن بیگانگان و تحریک عامه بدین کار مهم، خود از عوامل اساسی اجتماع افراد و گروه‌های متعدد گرد وی بود. مؤلف زبده‌التواریخ که معتقد به «جعل شاهزادگی» وی می‌باشد، نقلی از او ضبط کرده که بی‌تردید انتشار آن در میان عموم، بسیار مهم و تأثیرگذار بوده است. بر مبنای این گفته، وی «الاغ، سوار می‌شد و لباس سیاه می‌پوشید که نذر کرده‌ام که تا افغان را برطرف نکنم اسب سوار نشوم و رخت سیاه را بیرون نیاورم».^{۴۱} به نظر می‌رسد، حضور گروه‌های مختلف اجتماعی و مشارکت آنان در

۳۹. استرآبادی، ص ۲۱.

۴۰. همان.

۴۱. مستوفی، ص ۱۷۴-۱۷۳.

خیزش مزبور، یادآور رهایی از یوغ جباران بوده است. شورش صفی میرزا، در آغاز و ادامه، با فتح و پیروزی مصادف بود. پیشرفت و موفقیت‌های وی، مدت بالنسبه مدیدی رواج داشت؛ اما به تدریج فروکش کرد و به زوالش انجامید. بهره‌برداری از عنوان و لقب صفی میرزا (فرزند سلطان حسین) از دستاویزهای مهم وی در پیشبرد و نیل به اهداف خویش بود. منابع متعدد، تأیید می‌کنند که یکی از فرزندان شاه سلطان حسین، صفی میرزا نام داشت که با هجوم افغان‌ها به اصفهان، از حرم گریخت و تا مدتی جان خود را نجات داد. به تبع آن، شخص مدعی در کهگیلویه و بختیاری بر خود اسم صفی میرزا گذاشت و چون دعوی او تا حدی با حقیقت وفق داشت، اهالی مناطق مذکور، اصالت وی را به دیده تصدیق نگریستند. البته، اکثر مورخان عصر، ادعای صفی میرزا را مبنی بر فرزندی شاه سلطان حسین تأیید نمی‌کنند. استرآبادی و مروی، صفی میرزا را از طایفه «کرانی» یا «گرایی» کهگیلویه ذکر کرده‌اند.^{۴۲} کرانی و گرایی، هر دو صورت‌های مغلوط «گرایی» است، که نام طایفه مشهوری در کهگیلویه و بویراحمد کنونی است. به احتمال قریب به یقین، مؤلفان آثار جهانگشای نادری و عالم‌آرای نادری، خود یا کتاب و نسخ تألیف ایشان، به اشتباه گرایی را کرانی و گرایی ضبط کرده‌اند. شیخ‌الاسلام بهبهانی که هم‌عصر صفی میرزا بود، به نقل از برخی کسان که «به یقین او را شناخته» بیان می‌کند که از «مشایخ عباس سکنه گرایی واقعه در کوه‌گیلویه بود و چند سال گمنام».^{۴۳}

البته نویسنده‌ای نظیر محمدشفیع طهرانی، صفی میرزای کهگیلویه را فرزند واقعی شاه سلطان حسین و «شاهزاده عالی» نسب می‌داند. وی می‌نویسد: «از آن جمله صفی میرزا ولد شاه سلطان حسین، از صفاهان یک راست به کوه‌گیلویه تشریف برده رحل اقامت افکند و بعد از چندی که یک گونه جمعیتی به آن شاهزاده عالی‌نسبت رو داد... سکه و خطبه آن سرزمین را به نام نامی خویش رایج‌الوقت و بلندآهنگ‌ساز... گردانید».^{۴۴}

جدای از جعلی یا واقعی بودن اسم و اساس حرکت صفی میرزای کهگیلویه و بختیاری، منابع عهد نادری بر این نکته تأکید دارند که وی از ابتدا مدعی شاهی ایران نشد و خود را ثانی «شاه طهماسب دوم» خواند. او در «خلیل‌آباد بختیاری» و در اوان جنبش خویش «ارقام به اطراف نوشت، جیقه را به طرف چپ زده، خطبه را در منابر و مساجد به نام شاه طهماسب خواند، و اسم خود را

۴۲. استرآبادی، ص ۲۱؛ مروی، ص ۴۸.

۴۳. همان، ۵۶-۵۷.

۴۴. طهرانی، ص ۱۶۶.

ثانی اسم شاه گردانید».^{۴۵} می‌توان به درستی دریافت، صفی‌میرزای مزبور، پس از گروه جمعیت بسیاری به گرد او، موقعیت مهم و مناسبی در ادعای استقلال به‌دست آورد. مروی معتقد است «در اندک فرصتی بیست‌هزار کس بر سر او جمع گشته، نواحی شوشتر و کوه‌گیلویه و خرم‌آباد و غیره ایلات و احشامات به حیز تصرف او درآمدند».^{۴۶} استرآبادی، نامی از خرم‌آباد نبرده و تنها به «عمال شوشتر و کوه‌گیلویه و رؤسای ایلات آن سمت» اشاره داشته است، که «نزد او جمع آمده، کمر اطاعت بستند».^{۴۷} بدین ترتیب، صفی‌میرزا حوزه فعالیت و اقدامات خود را به نواحی شوشتر و خاصه کهگیلویه و بهبهان — به مرکزیت دهدشت — کشانید و چند سالی به نام شاهزاده صفوی، حکومت کرد. در طی پنج شش سال حاکمیت در کهگیلویه و پیرامون آن سکه‌های متعدد ضرب کرد و دست‌کم در حوزه جنوب غربی از جمله خوزستان رواج داد. او البته دهدشت را به‌عنوان مرکز انتخاب کرد و سپاهیان خود را از مرکز فرماندهی به مناطق مختلف فرستاد و در توسعه قلمرو خویش، کوشش کرد؛ هرچند این تلاش تنها به جنوب کشور محدود بود و توان صفی‌میرزا و لشکریانش به دیگر نقاط ایران نمی‌رسید. البته برخی منابع تأیید می‌کنند که پیشرفت کار صفی‌میرزا روز به روز در «تزیید و تضاعف» بود و «چند دفعه با طوایف رومیه که به همدان و کرمانشاهان استیلا داشتند، مجادله نموده، فایق آمد و آوازه لشکرکشی او در کل ممالک ایران گوشزد خاص و عام گردید».^{۴۸} با این حال نمی‌توان پذیرفت که وی توانسته در دیگر نقاط ایران از جمله غرب کشور، کر و فر کرده و موفقیتی به‌دست آورده باشد. باری، علاوه بر اقدامات عملی و میدانی، شیوه‌های تبلیغاتی صفی‌میرزا از عوامل محرک و مؤثر در پیشبرد اهداف و منویات او بود. مواعظ و ترفندهای خدعه‌آمیز صفی‌میرزا در جلب و جذب توده‌ها و تهییج احساسات عامه و برخی سران ایلات و طوایف تأثیر عمیق داشت. سخنانی مؤثر و محرک چون، «فرزندی شاه سلطان حسین؛ داشتن خواهری در یکی از دهات اصفهان به‌عنوان شاهد مدعا؛ پاک‌سازی ایران از وجود عناصر افغان و پوشیدن لباس سیاه به نشانه ماتم و عزا»، از عوامل مهم و کارساز صفی‌میرزا در گردآوری سپاه و حمایت مردم از او بود. وی برای تحریک بیشتر اذهان عموم، بیان می‌داشت اگر در اینجا کسی یاری‌اش نکند، بالاجبار به عثمانی خواهد رفت و از سلطان سنی کمک خواهد گرفت. بی‌تردید، این سخنان در تحریک عواطف و احساسات مردم و طرفداری عامه از او مؤثر افتاده است. بنا به نقل مؤلف

۴۵. استرآبادی، ص ۲۱؛ مقایسه شود با مروی، ص ۴۹.

۴۶. همان.

۴۷. استرآبادی، ص ۲۱.

۴۸. مروی، ص ۴۹.

عالم آرای نادری، صفی میرزا وارد خلیل آباد بختیاری گشت و در میان مردم شایعه کرد که «من ولد خاقان شهید شاه سلطان حسین ام، و خواهری دارم که در دهات همین نواحی گذاشته، و خود وارد این حدود [شده ام] که شاید جمعی از هواخواهان و دولت طلبان و نمک شناسان ما جمعیت نموده... این عار و ننگ را از جماعت افغانه استرداد نمایند. یا اینکه به سمت روم رفته دادخواهی به قیصر نمایم».^{۴۹} مستوفی بیان می کند که صفی میرزا در کهگیلویه «الاغ، سوار می شد و لباس سیاه می پوشید که نذر کرده ام که تا افغان را برطرف نکنم، اسب سوار نشوم و رخت سیاه را بیرون نیاورم».^{۵۰} این قبیل سخنان تحریک آمیز، چنان تأثیرگذار بود که بسیاری از مردم در مناطق کهگیلویه و شوشتر به دور وی گرد آمدند و «در اندک فرصتی بیست هزار کس بر سر او جمع گشته» به تصرف برخی نواحی دست یازیدند.^{۵۱} پس از استقرار در دهدشت، حوزه حکومتی خود را گسترش داد و به خواندن خطبه و ضرب سکه پرداخت. این دو معیار، از معایر مشروعیت و مقبولیت ساز فرمانروایان در طول تاریخ بوده است. صفی میرزا بعد از انتساب خویش به خاندان صفوی و بعد از گردآمدن افراد زیادی به دور وی، تصمیم به ضرب سکه و خواندن خطبه گرفت. هر چند در اوان اقدام خویش، نام شاه طهماسب ثانی را به عنوان پادشاه اصلی ذکر می کرد و خود را معارض او نمی دانست؛ رفته رفته موقعیت را مناسب ادعای خود یافت و برای تقویت آن، اقدام به خواندن خطبه و ضرب سکه کرد. محمدشفیع طهرانی که گویا سکه های صفی میرزا را از نزدیک مشاهده کرده و یا راوی ثقه ای برای او روایت نموده است، به صراحت اظهار می دارد که وی دست کم دو سکه مختلف ضرب کرد و رواج داد. سکه اول با مضمون شعری زیر بود:

سکه ز توفیق شاهی لافتا / زد صفی، آن خسرو کشورگشا^{۵۲}

مدتی بعد، سکه اول را «تغییر داده، سکه دیگری را بر روی زر» ضرب کرد. در این سکه نیز آشکارا مدعی «صاحبقرانی» و جانشینی و برابری با شاه طهماسب ثانی شده بود.

ز بعد سکه طهماسب ثانی / صفی زد سکه صاحبقرانی^{۵۳}

این سکه ها بیانگر قدرت روزافزون صفی میرزا در حوزه متصرفات خویش است، وی به نوعی موفقیت خود را مدیون امام اول شیعیان علی (ع) می دانست و تسخیر مناطق را به کشورگشایی

۴۹. مروی، ص ۴۸.

۵۰. مستوفی، ۱۷۴.

۵۱. مروی، ص ۴۹.

۵۲. طهرانی، ص ۱۶۶.

۵۳. همان.

خسرو ساسانی (= انوشیروان یا پرویز؟) تشبیه می‌کرد.

یکی دیگر از مهم‌ترین و مؤثرترین عوامل پیشرفت صفی‌میرزا، آشکارنشدن نسب واقعی وی بود. پیش‌تر اشاره شد که صفی‌میرزا خود را مرتبط با خاندان صفوی و از اولاد سلطان حسین معرفی کرد و بسیاری را بدین گونه فریفت. در واقع، تا زمان نامه شاه طهماسب دوم — که احتمالاً در اوایل محرم ۱۱۴۰ق (۱۷۲۸م) به دست امرا و رؤسای محلی کهگیلویه و همراه صفی‌میرزا رسیده است — هویت او در پرده خفا مانده بود و مجعول بودن آن، برای طرفدارانش محرز نشده بود. در آن ایام پر آشوب، هنوز کسان زیادی وجود داشتند که به تعبیر شیخ‌الاسلام بهبهانی، خواهان و حامی «سلسله علیّه عالیّه» صفوی بودند. جز محمدشفیع طهرانی، دیگر نویسندگان اواخر صفویه تا اوایل افشاریه، بر مجعول و مجهول بودن صفی‌میرزا تأکید و تصریح دارند. در هر حال، افشانشدن هویت و ماهیت صفی‌میرزا در دوره جنبش استقلال‌طلبانه او، منجر به خیزشی اجتماعی و تهدیدکننده برای حاکمیت متلاشی‌شده صفویان گردید. البته، سرانجام با ارقام شاه طهماسب دوم و برملاگشتن واقعیت حرکت صفی‌میرزا، دوستداران خاندان صفوی، آن را سرکوب و خاموش کردند و یکی دیگر از مدعیان حکومت مضمحل‌گشته صفوی را از صحنه بیرون راندند.

۶- پیامدهای ملی و محلی شورش صفی‌میرزا

شورش صفی‌میرزا در نواحی جنوب ایران، در سطوح ملی و محلی پیامدهایی بسیار خسارت‌بار به دنبال داشت. بنا به نوشته لکه‌هات، کشتار خاندان شاه سلطان حسین به دست محمود افغان، از پیامدهای اقدام صفی‌میرزا بود. این نویسنده معتقد است انتشار شایعه فرار صفی‌میرزا از اصفهان و حضور در بختیاری، «علت مهم قتل شاهزادگان» صفوی بود.^{۵۴} داستان غم‌انگیز قتل عام فرزندان و اعضای خاندان شاه سلطان حسین در بعضی منابع اصلی صفوی آمده است.^{۵۵} البته این نویسندگان به انتساب واقعه با شایعه فرار صفی‌میرزا اشارتی ندارند. در واقع، محمود افغان با توهم اینکه صفی‌میرزای واقعی فرار کرده و از دست او خارج شده است، فاجعه جدیدی راه انداخت و همه شاهزادگان صفوی را که در اصفهان مانده بودند، به استثنای خود شاه سلطان حسین و دو تن از

۵۴. لارنس لکه‌هات، *انقراض سلسله صفویه*، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چ دوم (تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰)، ص ۲۶۱؛ مقایسه شود با لارنس لکه‌هات، *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*، ترجمه مصطفی قلی عماد، چ سوم (تهران: مروارید، ۱۳۶۸)، ص ۳۴۵.

۵۵. مستوفی، ص ۱۳۶-۱۳۵؛ شیخ محمدعلی حزین لاهیجی، *تاریخ و سفرنامه حزین*، تحقیق و تصحیح علی دوانی (تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵)، ص ۲۰۷.

فرزندان خردسال او که به آغوش پدر پناه بردند، به قتل رساند.

از تبعات ادعای صفی میرزا و ایام شورش و حاکمیت وی، ایجاد زمینه مناسب برای عصیان مدعیان دیگر بود. منابع موجود، دست کم از دو شورش گزارش می دهند که پس از این قیام — و تحت نام صفی میرزا — بروز و ظهور یافت. یکی در شوشتر بود که دو سال پس از صفی میرزای کهگیلویه سر برآورد و خود را صفی میرزای ثانی نامید. او که به گفته منابع، اسم واقعی اش محمدعلی رفسنجانی کرمانی بود، در شوشتر ادعای سلطانی نمود و عده‌ای را به گرد خویش فراهم کرد (۱۱۴۲ق/۱۷۳۰م). حاکم شوشتر که از دعوای او متوحش گشته بود، در صدد تنبیه وی برآمد؛ او نیز راه فرار گرفت و از حویزه وارد بصره و بغداد شد. حاکمان عثمانی عراق به انتساب شاهزادگی او، پذیرایش شدند و با اعطای پناهندگی، مفتخرش کردند.^{۵۶} فرد دیگر، در ناحیه کرمانشاه سر برآورد که بنا به نقل مروی، او صفی میرزای واقعی بود و موفقیت‌هایی نیز کسب کرد و سرانجام به تحریک برخی سران لر منطقه کشته شد.^{۵۷} علاوه بر این، شخصی به نام سید حسین — که خود را برادر شاه سلطان حسین معرفی می کرد — پس از قتل صفی میرزا، وارد ناحیه بختیاری و جانکی شد و مدعی سلطنت و حکومت گشت؛ اما در کوتاه مدت منکوب گردید و ره به جایی نبرد. مؤلف عالم‌آرای نادری در باب وی می نویسد: «... چون مقدمه صفی میرزا را شنیده بود که چراغ دروغ او فروغ یافته» به «هوای سلطنت» از اصفهان به «میان طوایف جانکی» وارد گشت و «خود را به برادری شاه سلطان حسین موسوم ساخت».^{۵۸} با پیوستن جمعی افراد به او، ادعای سلطنت کرد، که البته به زودی سرکوب گشت. مروی، حامیان وی را «اجامره و اوباش» ذکر می کند، که «شریک» او گشتند و «در خرابی ملک دست اندازی» کردند و سرانجام به دست «سرخیلان و سرکردگان اصفهان» از بین برده شدند. استرآبادی به صراحت تأیید می کند که سید حسین «بعد از قتل صفی میرزا کرانی [= کرای] میان جماعت جوانکی [= جانکی] رفته، خود را به عباس میرزا موسوم، و ادعای برادری خاقان مرحوم کرده... بر مسند این دعوی دروغ، راست نشست. از طوایف جوانکی و مردم اطرافی جمعی را فراهم آورد»؛ ولی به علت اینکه «کارش مایه نداشت... زود به پایان رسید».^{۵۹}

از جمله پیامدهای غیرمستقیم و ملی شورش صفی میرزا، عصیان محمدخان بلوچ، حاکم انتصابی نادر بر بیگلربیگی کهگیلویه بود. این طغیان، حدود پنج سال پس از قتل صفی میرزا رخ داد.

۵۶. استرآبادی، ص ۲۳؛ مروی، ج ۳، ص ۱۰۳۶-۱۰۳۳.

۵۷. مروی، ج ۱، ص ۳۳-۳۲.

۵۸. همان، ص ۵۰.

۵۹. استرآبادی، ص ۲۴-۲۳.

محمدخان بلوچ، از جانب نادر حاکمیت مناطق کهگیلویه، بهبهان، شوشتر و دزفول را به دست گرفت. وی در سال ۱۱۴۵ ق (۱۷۳۳م) از اوضاع بحرانی ایران و اشتغال نادر به مصاف با عثمانی‌ها استفاده و ادعای استقلال کرد. در این ایام، نادر که در تلاش برای ثبات و امنیت در مرزهای خارجی و برقراری آرامش در داخل کشور بود، دچار طغیان محمدخان بلوچ گشت. محمدخان، از سرداران سپاه محمود افغان در تصرف اصفهان بود و با قتل محمود وارد دستگاه اشرف شد. اما با شکست افغان‌ها به دست نادر، مطیع او گردید. به رغم احترامی که نادر برای وی قایل شد، مدعی حکومت و ریاست گشت و خود را همتراز نادر خواند. وی در ابتدا موفق به پیروزی‌های نویدبخش و امیدوارکننده گردید و نیروهای اعزامی نادر را شکست داد؛ اما در برابر فرار را بر قرار ترجیح داد و از بهبهان به سوی دوگنبدان و شولستان (= ممسنی) گریخت. در نزدیکی منطقه «بابامیدان ممسنی»، در جایی به نام «بقه سنگر» (= سنگر نادری) — که به مناسبت همین واقعه شهرت یافت — با هزیمت سنگین مواجه شد و رو سوی بنادر جنوب نهاد. سرانجام دستگیر شد و در اصفهان به امر نادر نابینا گشت؛ اندکی پس از آن، درگذشت و یا خودکشی کرد.^{۶۰}

در سطح محلی و منطقه‌ای، پیامدها و تبعات زیانبار جنبش صفی‌میرزا در کهگیلویه و شوشتر زیاد بود. بروز آشفتگی و هرج و مرج و خسارات مادی و معنوی بسیار در نواحی مذکور، از جمله این خسارات بود. به نظر می‌رسد طی بیش از دو سال جنبش صفی‌میرزا، مناطق مزبور در ناامنی و نابسامانی می‌سوخت. مؤلف بدایع/الخبار که خود ساکن بهبهان و شاهد عینی برخی وقایع بود، به صراحت می‌نویسد بعد از ورود صفی‌میرزا و اردوی همراهش به بهبهان «آنجا را مقر سلطنت و توقف نموده، ترمیمات زیاد از سیورسات و اخراجات و مساعدت و دست‌انداز خود [و] اعمال» او بر مردم و منطقه اعمال شد.^{۶۱} شیخ‌الاسلام بیان می‌کند که علاوه بر بهبهان «آغاز خرابی کوه‌گیلویه» نیز از جانب این گروه و توسط آنها بود. به علاوه، «نفاق و درگیری» داخلی و نیز «غارت» و «سوزاندن» برخی دهات و قرا، از تبعات حضور صفی‌میرزا و ادعای او در نواحی مذکور بود. نمونه آن، در مناطق لیراوی و جانکی گرمسیر رخ داد، که درگیری‌ها و کشتارها بسیار شد و «اموال زیادی به غارت» رفت. سپاه صفی‌میرزا در جانکی به گونه‌ای رفتار کرد که «تر و خشک آنجا را به آتش بیداد و قلاچ قلاچت... سوزانیدند».^{۶۲}

۶۰ برای تفصیل این حادثه، رجوع شود به مروی، ص ۳۶۵-۳۳۶؛ استرآبادی، ص ۲۳۱-۲۲۲؛ میرزا حسن حسینی فسایی، فارسنامه، ج اول، تصحیح منصور رستگار فسایی چ دوم (تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸) ص ۵۳۰-۵۲۴.

۶۱ شیخ‌الاسلام بهبهانی، ص ۵۵.

۶۲ همان، ص ۵۵-۵۶.

این موارد در ببحوحه شورش صفی میرزا و در مدت حاکمیت وی حادث شد. پس از قتل او، نابسامانی و ویرانگری و قتل و غارت تا مدت‌ها ادامه داشت. بنا به نقل مؤلف بدیع‌الخبار، پس از کشتن صفی میرزا:

در ولایت کوه گیلویه هرج و مرج شایع، و ماده نفاق بر سر مال مرده شوبرده صفی میرزا فیما بین امرا و حضار واقع، خصوصاً الوار که در آن اوقات تسلط و اقتدار داشتند... هر روز یکی غالب و دیگری مغلوب، و یکی نایب و دیگری منوب... گاهی یکی سر برمی داشت و گردن تفوق برمی افراخت، و زمانی دیگر جفته بر فلک مینا رنگ می انداخت و به این تقریبات چه خرابی‌ها که به ولایت رسید و طایفه [ای] نماند که به غارت نرسید. همه در انهدام خانه هم کوشیدند و تا آبی در پوست داشتند، به شعله نفاضت جوشیدند...^{۶۳}

تلاشی و تفرقه ایلی و طایفه‌ای و انهدام سازمان و نظام قومی بعضی از طوایف مسکون در کهگیلویه و بهبهان، از تبعات شورش صفی میرزا در منطقه بود. برخی منابع محلی، از روایات شفاهی رایج در ناحیه کهگیلویه، مطالبی ضبط کرده‌اند که حاکی از صدمات و خسارات وارده بر بعضی طوایف از جمله کرایبی‌ها می‌باشد.^{۶۴}

۷- نتیجه گیری

شورش صفی میرزا، مولود اوضاع آشفته سیاسی - اجتماعی ایران بعد از هجوم افغان‌ها و سقوط اصفهان، تختگاه صفویان، بود. به علاوه، عواملی همچون نارضایی‌های عامه از حکام محلی دست‌نشانده حاکمیت، دوری از تحولات مرکزی، عدم آگاهی و شناخت مردم از هویت صفی میرزا و ماهیت اهداف و منویات او و نوع زیست‌بوم نواحی، در ظهور این مدعی مؤثر بود. در هر حال، صفی میرزا ابا انتساب خویش به خاندان صفوی - به‌عنوان فرزند شاه سلطان حسین - قریب سه سال در صفحات جنوبی ایران، خاصه بختیاری، بهبهان، کهگیلویه و شوشتر، آشوب برپا کرد و آشکارا در این مناطق سلطنت خویش را با ضرب سکه و خواندن خطبه طرح انداخت. صفی میرزا طراح اصلی، با برقراری پیوند با رؤسای ایلات و طوایف و حمایت سران طوایف از جنبش، دادن وعده و وعید به مردم جهت برقراری امنیت و آرامش، و اخراج افغان‌ها از ایران، در پیشبرد اهداف جاه‌طلبانه خود، تا حدود زیادی کامیاب گشت. ترکیب پایگاه اجتماعی شورشیان که از حکام منطقه، سران ایلات و طوایف و توده مردم تشکیل شده بود، نوعی اجماع عمومی را نشان می‌داد. گستره

۶۳ شیخ‌الاسلام بهبهانی، ص ۶۰.

۶۴ مجیدی، ص ۲۳۳؛ تقوی مقدم، ص ۷۴.

قلمرو حکومتی صفی میرزا نیز بیانگر توفیق رهبر شورش — خاصه در سال آغازین آن — بود. افشاندن هویت واقعی و ماهیت حقیقی طراح و راهبر شورش، مزید موفقیت و پیروزی صفی میرزا و دعاوی او گردید. شکست و قتل وی نیز به تبع افشای هویت او در پی نامه شاه تهماسب ثانی بود. این شورش در سطوح ملی و منطقه‌ای، پیامدهای ویرانگری داشت؛ کشتار خانواده شاه سلطان حسین، ظهور و شورش صفی میرزاهای دروغین دیگر، تداوم آشفتگی و هرج مرج در جنوب کشور، کوچ اجباری برخی طوایف، کشتار و غارت در نواحی بختیاری، بهبهان، کهگیلویه و شوستر، از جمله این موارد بود.

کتابنامه

- استرآبادی، میرزا مهدی خان. *جهانگشای نادری*. به اهتمام سید عبدالله انوار. چ اول. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۷۷.
- تقوی مقدم، سید مصطفی. *تاریخ سیاسی کهگیلویه*. چ اول. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر و مؤسسه مطالعات پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷.
- جزایری، سید عبدالله. *تذکره شوستر*، با حواشی مهدی شرف‌الدین. چ اول. تهران: معتبر، ۱۳۸۴.
- حزین لاهیجی، شیخ محمدعلی. *تاریخ و سفرنامه حزین*. تحقیق و تصحیح علی دوانی. چ اول. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- حسینی فسایی، میرزا حسن. *فارسنامه ناصری*. ج اول. تصحیح منصور رستگار فسایی. چ دوم. تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۸.
- شیخ‌الاسلام بهبهانی، میرزا عبدالنبی. *بدایع‌الخبار* (وقایع بهبهان در زمان حمله محمود افغان). تصحیح و توضیحات سعید میرمحمدصادق. چ اول. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۹.
- طهرانی، محمدشفیع. *مرآت واردات*. تصحیح و تعلیقات منصور صفت‌گل. چ اول. تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۳.
- فریزر، جیمز بیلی. *تاریخ نادرشاه افشار*. مترجم ناصرالملک. چ اول. تهران: پاسارگاد، ۱۳۶۳.
- کسروی، احمد. *تاریخ پانصدساله خوزستان*. چ اول. تهران: نشر آرزو، ۱۳۷۳.
- لاکهارت، لارنس. *انقراض سلسله صفویه*. ترجمه اسماعیل دولتشاهی. چ دوم. تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- _____ *انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران*. ترجمه مصطفی قلی عماد. چ سوم. تهران: مروارید، ۱۳۶۸.
- لاکهارت، لارنس و دیگران. *نادرشاه*. ترجمه و گردآوری صادق رضازاده شفق. چ اول. تهران: نشر ثالث، ۱۳۸۶.
- مجیدی، نورمحمد. *تاریخ و جغرافیای کوهگیلویه و بویراحمد*. چ اول. تهران: علمی، ۱۳۷۱.
- مروی، محمدکاظم. *عالم‌آرای نادری*. ج ۱ و ۳. تصحیح محمدامین ریاحی. چ سوم. تهران: علمی و نشر علم، ۱۳۷۴.

مستوفی، محمد محسن. *زبده التواریخ*. به کوشش بهروز گودرزی. چ اول. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۷۵.

Axworthy, Michael. *A history of Iran: empire of the mind*. New York: published in by Basic Books, 2008.

Tucker, Ernest S. *Nadir Shah Quest for Legitimacy in post Safavid Iran*. Florida: published Library of congress, 2006.

Floor, Willem m. *The rise and fall of nader shah: Dutch East India Company reports, 1730-1747* Washington: published Mage Publishers, th Street, NW, 2009.

Archive of SID